

دکتر هوشنگ کاووسی

## سینما، سینما؟

بخش چهارم



به همان گونه که پیشتر نوشتیم، نخستین فیلم بلند مدت من «هفته روزه اعدام» عنوان داشت، که در آن سعی داشتم دکوپاژ-پا همان «برش فنی» فیلمنامه را- وارد سینمای نویناد ایران سازم، که متأسفانه بنیانگزارانش آنرا به بیراهه می کشیدند، و سوای برش فنی که دوربین فیلمبرداری را از وسیله عکاسی متحرک به تبدیل به سینمای درام می ساخت، روشنایی اکسپرسیونیست را به خاطر اینکه فیلم چنانی بود به کار بردم، و خاصیت های درامی عدسی ها را که سوای ویژگی های اپتیک آن است، به کنار گرفتم و سعی کردم که فیلم پلیسی واقعی بسازم؛ یعنی نگاه دوربین پلیسی بود و حرکات آن و روشنایی صحنه ها و بازی ها که سینمایی شده بود و گفتگوها که واقعاً سوال و جواب بود، با دقت تنظیم گردید. این فیلم که در ۱۳۳۵ به روی پرده رفت یکبار دیگر در ۱۳۵۸ به نمایش درآمد، زیرا هنوز ارزش های سینمایی اش را حفظ کرده بود.

در اندیشه بودم موضوعی را که مدت ها بود در ذهن داشتم و به فیلمنامه آورده بودم، خود به عنوان تهیه کننده به فیلم بیاورم که در این هنگام برای ساختن فیلمی به سازمان «ری فیلم» دعوت شدم - آنجا از من خواسته شد فیلمی بر پایه رمان پروسپر مریسه،

رمان نویس فرانسوی قرن گذشته، یعنی ماجرای کولی «کارمن» بسازم. قصه کارمن گرچه در جنوب اسپانیا در منطقه آندلس می‌گذرد، اما می‌توان آنرا در همه مکان‌ها و زمان‌ها قرار داد و نمونه آن «کارمن جونز» ساخته پرمینگر است که در محیط سربازی امریکاییان به هنگام جنگ کره می‌گذرد و قهرمانان آن سیاه پوستان اند. فیلمنامه من عنوانش «وقتی که آفتاب غروب می‌کند» بود و ماجرا در کرانه‌های دریای خزر می‌گذشت. کارمن فیلمنامه من «لاله» و دون خوزه «محمود» نام داشتند و نتیجه آخرین آن، شباهتی به کارمن مریمه نداشت ولی اندیشه و مایه همان بود و در میان کولی‌ها می‌گذشت و چون سانسور زمان گفت محمود نمی‌تواند مأمور ژاندارم باشد ما او را دهمدار معرفی کردیم. این فیلم چون رنگی بود و ایران به سال ۱۳۳۸ لایراتوار رنگی نداشت، ناچار نگاتیف را برای ظهور و چاپ به مونیخ، نزد «آرنولد اوند ریشر» که همان سازنده دوربین آری فلکس است می‌فرستادیم. تهیه کننده فیلم که یک افسر ارتش بود مرد جدی نبود و در اواسط کار با ارتش مشکلاتی پیدا کرد و نتوانست هزینه فیلم را تأمین کند، در نتیجه فیلم ناتمام ماند...

مشکلات کارکردن با بعضی تهیه کنندگان مرا از کارکردن برای دیگران دور ساخت، و ضمن نوشتن مقالات و تفسیرهای سینمایی در مجلات هفتگی به ویژه «فردوسی»، خود مجله‌ای به عنوان «هنر و سینما»، منتشر ساختم و اما اندیشه‌ام در پی ساختن فیلمی به عنوان تهیه کننده مستقل بود. و فیلمنامه مورد نظرم «خانه کنار دریا» عنوان داشت. تیمی از ماجرای فیلم در یک زمستان کرانه‌های دریای خزر و نیم دیگر آن در یک تابستان خوزستان و حواشی خلیج فارس و آرون درود می‌گذشت. چون دستم آزادتر بود یعنی سایه‌ای به نام تهیه کننده بر سر نداشتم، فیلم را با این نظر شروع کردم که علاوه بر فضای صوری یعنی شمال ایران و دریا و زمستان سرد، و جنوب ایران، با گرمایش، باید در همه جا حاضر باشد و بیننده احساس سرما و رطوبت شمال و گرما و عطش جنوب را در حین تماشا در سالن سینما بکند، ضمناً به تجسم و تأثیر فضای عاطفی پرداختم و می‌بینیم مرد جوان فیلم که در جنبه‌های مختلف زندگی شکست می‌خورد درد را در سراسر فیلم در نگاهش می‌نمایاند و اندیشه و مایه فیلمنامه این بود که همیشه تلاش به موفقیت ختم نمی‌شود و برده رنج قهراً با کامیابی روبرو نمی‌گردد و برای رسیدن به موفقیت، به همراه رنج باید عاملی به نام تصادف که آنرا «شانس» هم می‌نامیم گام بردارد و این مایه همان است که فیلمسازان مورد علاقه من مثل هوستون، کارنه و امیلیو فرناندز به کار گرفته‌اند. در حقیقت «خانه کنار دریا» همان بود که در اصطلاح

سینمایی که فرانسویان آنرا ساختند، «سینما دوتور» تلفظ می‌شود، که به فارسی به «سینمای مؤلف» برگردانده شده است. خانه کنار دریا فیلمی بود سیاه و سفید، با چهره‌هایی نه مشهور و بخش نخست فیلم که در یک زمستان ساحل دریای خزر می‌گذشت، دکوپاژش را روی جمله‌های موزیکی قطعه سنفونیک «شور» ساخته فکرت جمیل امیراوف آهنگساز آذربایجان شوروی تنظیم کردم، چونکه آن قطعه هم نگاهش روی دریای خزر است، یعنی سکانس‌های شمال را روی موومان‌های این قطعه و پلان‌ها یا همان «نما»ها را روی عبارت‌های موزیکی بریدم...

برای من مهم نبود که این فیلم سرمایه عظیمی را گردآوری کند چون اگر چنین می‌خواستم از چهره‌های پولساز روز که مثلاً، در «گنج قارون» نوشته آقای احمد شاملو ساخته آقای سیامک یاسمی شرکت داشتند، استفاده می‌کردم. بدون شک تاریخ‌نویسان آینده سینمای ایران اگر بدون غرض و عاری از مرض بخواهند اظهارنظر کنند این دو فیلم را، یعنی «هفته روز به اعدام» را از نظر دکوپاژ و وحدت تدویم مورد نظر قرار خواهند داد و خانه کنار دریا را از نظر طرح فضای صوری و فضای عاطفی...

کار سینه کلوب ایران هم پس از برگزاری نخستین جشنواره فیلم در ایران که در آبان ۱۳۳۸ در سینما نیاگارا برگزار شد، عملاً در اثر دخالت مکرر ساواک تعطیل شد و من به عنوان مشاور امور سینمایی به اداره کل امور سینمایی کشور دعوت شدم و بنا شد پایه نظارت در امر نمایش فیلم، و ساختن فیلم که از وزارت کشور به وزارت فرهنگ و هنر منتقل شده بود، از نو پس ریزی گردد که در این مورد بنا شویحه به بهبه‌بودی بخشیدن وضع سالن سینماها و نمایش و ساختن فیلم، پیشنهادهایی داشتم که نتوانستم به اولیای امور زمان تفهیم کنم، چه آدم‌هایی بودند که در بالای مقامات سینمایی نشسته بودند و از سینما کمترین اطلاعی نداشتند. ضمناً فیلم کوتاهی به سفارش سازمان استاندارد صنعتی ساخته به مدت ده دقیقه، رنگی، ۳۵ میلیمتری برای نمایش در کنگره بین‌المللی استاندارد صنعتی که در ۱۳۴۴ در مسکو تشکیل می‌گردید، این فیلم در میان فیلم‌های ارائه شده، دومین ارزش را یافت. سه فیلم نخست عبارت بود از فیلم ساخته شوروی، سپس فیلم ایرانی و سوم فیلم فرانسوی. نامه‌های مربوط به ارزش این فیلم باید هم اکنون در اداره امور سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی موجود باشد...

عدم وجود سلیقه همگام، با اولیای اجرایی سینما موجب استعفای من شد و چند

ماهی بعد به سازمان تلویزیون ملی ایران دعوت شدم؛ نخست به عنوان فیلمساز، و چندی بعد تشکیل یک فیلمخانه و کتابخانه سینمایی به عهده ام واگذار شد و پایه «خانه فرهنگ فیلم» را در چهار برادری تلویزیون ملی ایران یعنی صدا و سیما جمهوری اسلامی بنا گذاشتم و تعدادی از شاهکارهای سینمایی جهان را فراهم آوردم و نظرم بر این بود که نه تنها از طریق آنتن های تلویزیون و رادیو به علاقه مندان جوان سینما خدمت کنم، بلکه برای تحقیق در تاریخ هنر و فن سینما و همچنین تهیه نوار ویدئو از شاهکارهای سینما و هدیه آن به مؤسسات آموزشی سینما و دبیرستان ها بتوانیم فرهنگ شناخت سینما و ارزش های تصویر متحرک را برای جوانان در سراسر کشور توسعه دهیم، که تلاش ها به مناسبت هایی نتوانست ادامه یابد....

ضمن تدریس رشته های مختلف سینما به ویژه در دانشکده هنرهای دراماتیک و مدرسه عالی تلویزیون و سینما (دانشکده صدا و سیما) از دوره سوم، به جشنواره فیلمسازان جوان منطقه آسیا و اقیانوسیه (A.B.U.) برای اداره آن دعوت شدم. در چهار دوره که مدیریت آنرا داشتم سعی کردم در حاشیه این جشنواره که هر سال در اواخر تابستان در شیراز برگزار می شد فیلمسازان جوان کشورهای افریقا و امریکای لاتین را هم دعوت کنم. چرا در حاشیه، برای اینکه این برگزاری فقط ویژه فیلمسازان جوان و آماتور آسیا و اقیانوسیه بود و آخرین دوره آن در شهریور ۱۳۵۶ برگزار گردید که پس از اتمام آن به خاطر مشکلاتی که اجرای بعضی از پیشنهادهایم به همراه داشت از این مسؤلیت استعفا دادم و به کمال رساندن خانه فرهنگ فیلم و اجرای برنامه های تلویزیونی (تصویر و صباها) و برنامه سینمایی رادیو (هنر هفتم) را ادامه دادم، و طرح تعدادی فیلم های مستند جامعه شناسی و قوم شناسی که تدریس مواد آنرا در دانشکده علوم اجتماعی و تعاون وابسته به دانشگاه تهران برعهده داشتم، فراهم آوردم، به ویژه آنکه فیلم «آتش و سنگ» که با اندازه ۳۵ میلیمتر و رنگی درباره اجرای طرح لوله سراسری گاز که از خوزستان به آستارا و از آنجا به شوروی انتقال می یافت را ساخته بودم. این فیلم نه تنها رپورتاژ بلکه پرداختن به زندگی مردم حاشیه لوله و نیز تکنیک مونتاژ و برش های زمانی که در آن به کار برده بودم مورد دقت و توجه قرار گرفت. در نظر داشتم که ضمن اجرای مسؤلیت های اداری مربوط به سینما و اشاعه فرهنگ آن، به ساختن فیلم های «جامعه شناسی» و «روان جامعه شناسی» و «قوم شناسی» هم پردازم که پیش آمدهایی، این وظیفه را به تعویق انداخت و امیدوارم در شماره آینده «کتاب صبح» که

سینما، سینما؟ / ۱۵۱

آخرین بخش این سلسله «گفتار» خواهد بود مشخصات این نوع سینما و همچنین ویژگیهای سینمای کنونی ایران را بیان دارم...

معرفی  
کتاب



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی